

معماری سکوت

رضا قاسمی

می‌توان بسیار گفت و هیچ چیزی را بیان نکرد. می‌توان یکسره سخن گفت برای آنکه چیزی را پنهان کرد. و نیز می‌توان سکوت کرد برای آنکه چیزی را افشاء کرد. استفاده از صحبت درباره مسائل پیش پا افتاده، برای سپردن مسائل اساسی به دست سکوت، شگرد مورد علاقهٔ پخوف برای بیان هرچه مؤثرتر رنج‌های عمیق شخصیت‌های نمایشنامه‌هایش بود.

زبان شناسان از زبان به عنوان "عامل سوء تفاهم" و "وسیله‌ای برای عدم ارتباط" بسیار سخن گفته‌اند. استالین برای حذف فیزیکی مخالفان، به جای کلماتی مثل "کشتن" و "قتل"، اصطلاح "منحل کردن" را به کار می‌برد. در این نوع کاربرد وارونه از زبان سکوت‌هایی اما هست، قوی‌تر از ما، بیرون از ارادهٔ ما. سکوت‌هایی گویا، افشاگر، که هیچ کلامی قدرت برابری با آن را ندارد.

در موسیقی ایرانی، که بنا به دلایل تاریخی، از نظر ساختار به گفتمان نزدیک است، این سکوت ارزش و اهمیت ویژه‌ای دارد.

منطقاً، اساس موسیقی بر صداست. اما مرز صدا، بر حسب تعریف، سکوت است. صدا از جایی آغاز می‌شود که سکوت به پایان می‌رسد و در جایی به پایان می‌رسد که سکوت آغاز می‌شود. صدای بی‌وقفه، خود عین سکوت است. شنیده نمی‌شود. چون چیزی که در تقابل با آن وجودش را

محسوس کند وجود ندارد. رئیس یکی از قبایل آمازون حق داشت وقتی که در فرودگاه پاریس به زمین نشست، با تعجب بپرسد: «شما چطور می‌توانید میان این همه سروصدا و دود زندگی کنید؟».

برای ما این دود و سروصداها وجود ندارد. چون حضورشان در زندگی ما شهرنشینان دائمی است. صدا وجود خود را مدیون سکوت است و سکوت، به نوبه خود، مدیون صدا. از این رابطه دیالکتیکی میان سکوت و صداست که موسیقی زاده می‌شود.

برای من به عنوان یک موسیقیدان ایرانی، این صدا نیست که موسیقی را به وجود می‌آورد. صدا ابزاری است برای آفریدن سکوت و شکل دادن به آن. مثل سنگ و سیمانی که به کار می‌رود برای آفریدن فضا.

در موسیقی ایرانی که قسمت اعظمش موسیقی بدون ریتم است (مثل کلام روزمره) شکل دادن به این سکوت دشواری‌های خاص خودش را دارد. هیچ میزانی در کار نیست. پس درازای یک سکوت چقدر باید باشد؟ یک ضرب؟ دو ضرب؟ یک میزان؟

همه چیز بسته به شکل جمله است. هر جمله (درست مثل جمله یک گفتار) به اجزاء کوچکتری قابل تقسیم است. تشخیص این اجزاء به برداشت شخصی نوازنده بستگی دارد. و ملاک درستی و زیبایی این تشخیص هم چیزی جز سلیقه شخصی نیست. اما اعمال برداشت نوازنده از اجزاء جمله جز به کمک سکوت، یا سکوت و آکسان، امکان‌پذیر نیست. چیزی که در مقیاسی بزرگتر، دشواری کار را باز هم بیشتر می‌کند، تشخیص سر و ته خود جمله است. از مجموعه صداها، تشکیلات دهنده یک پاراگراف چه تعدادش جمله اول را تشکیل می‌دهد، چه تعداد جمله دوم، و به طور کلی چه تعداد جمله در این پاراگراف قابل تشخیص است (چیزی که تشخیصش باز هم به برداشت نوازنده ارتباط دارد و اجرایش بستگی تمام به اعمال

درست سکوت‌ها).

معماری سکوت، این همه آن چیزی است که هر نوازنده‌ای به آن تسلط لازم را داشته باشد، در مقام تمجید از نوازندگیش، گفته می‌شود: سازش حرف می‌زند.